

از امام صادق(ع) که طوائف طلاب علم را معرفی کردند و فرموده بودند که طلبه العلم ثلاثه و قسم سوم صاحبان فقه و عقل بودند در رابطه با آنها صفاتی بیان شده بود، یکی از سوالاتی که حالا انشاءالله بعدها باید به آن در رابطه با این حدیث جواب بدهیم این است که صفات طلاب علم به چه عنوان همه اش در عبادت و زهد خوابیده است؟ تناسب هم باید بین حکم و موضوع باشد، روایت میگوید طلبه علم مثلاً کسانی هستند که در مسیر اندیشه ورزی حرکت میکنند یا درس را برای خداوند میخوانند یا از منابع موثق مطلب نقل میکنند یا در خانه اهل بیت می آیند، تمام این صفاتی که برای طلاب علم آن هم از نوع صحیح و مستقیمش نقل شده، شب زنده داری و عبادت و دعا و اینگونه صفات است. یک وقت است شما میگویید آقا کسی که اهل نجات است چگونه است؟ خوب بود می گفتید که این فردی است که عبادت میکند، دعا میکند، شب زنده دار است و.. اما یک وقت در مقام تبیین عالم و دانشجوی علم آید، این یک مقداری باید با صفات علمیه هم تناسب پیدا میکرد، این را انشاءالله در آینده در رابطه با آن صحبت میکنیم که چرا و دلیلش چیست؟ امام یک نکته ظریفی دارند که این مطلب را بیان میکنند، اما از اینکه بگذریم این روایت یک فرازی داشت که میفرمود این طلاب علم داعیاً مشفقاً مقبلاً علی شأنه عبارت مشفقاً مقبلاً علی شأنه حال برای داعیا است یعنی درحالیکه دعا میکند این فرد ترسان است. قبلاً سوال کردیم که بین دعا و ترس و تضرع چه تناسبی است؟ عرض کردیم که همه اینها برای این است که روح پرستش در آدمی پدید بیاید، چون تضرع، روح پرستش است، انسان باید رابطه خودش را با خدا تعریف کند، من یکی تو یکی نمیشود، اگر خواست به سعادت برسد باید رابطه خودش را با خداوند رابطه عبد و ربّ قرار بدهد، سعی کند به نوعی این عبودیتش را اثبات کند، احراز کند، به خودش بقبولاند که بنده است و هرچه هست از اوست و این منبیت مستقله در او از بین برود. درحالیکه باید همه وجودش در مقابل غیر خدا استقلال داشته باشد، در مقابل خداوند باید همه وجودش وابستگی باشد، یکی از لوازم این قضیه تضرع و ابتهال است، این فراز بعدی روایت هم همین است، مقبلاً علی شأنه؛ یعنی حد خودش را بشناسد، یعنی اقبال کند، توجه کند به حد خودش، به شأن خودش، این هم قید برای داعیا است، یعنی درحالیکه دعا میکند بداند که کیست. بداند که «من» این وسط در کار نیست، هرچه هست از اوست، یک تعبیری بسیاری از بزرگان دین دارند که در اشعار ما هم آمده است. همین که به شما اجازه دادند که با خدا صحبت کنید، خودش لطف است، اینکه اجازه داده اند مستقیماً او را خطاب قرار بدهید این لطف است، و الاً میتوانستند بگویند نه، مثلاً در مسیحیت اینگونه است که حتماً باید بنده ها از طریق پاپ یا از طریق



کلیسا ارتباط برقرار کنند، حتی مراسم عبادی باید در کلیسا باشد، حتما فرد برای اینکه وارد مسیحیت بشود باید کشیشی او را غسل تعمید بدهد، عشاء ربانی برقرار بکند، در اینجا اینگونه نیست، هیچکسی واسطه با خدا ندارد، از طرف خداوند نبأ عبادی إني أنا الغفور الرحيم، از طرفی هم به شما میگوید فاذكروا الله کذکرکم آباءکم. خدا را همینطور مستقیم و بی واسطه خطاب قرار بدهید. مرحوم ملاصالح مازندرانی این فراز را در شرح کافی تعریف کرده و گفته است اینکه گفته مقبلا علی شأنه یعنی علی اصلاح حاله، توجه بکند به اصلاح حال خودش و تهذیب ظاهره و باطنه، مراقب باشد ظاهرش و باطنش را تهذیب کند؛ عن الأعمال الذميمة، از اعمال مضموم، و الأخلاق الرذيلة و تزینهما بالأعمال الصالحة و الأخلاق الفاضله صاحب مستدرک میرزای نوری یک قصه و روایتی را نقل کرده در رابطه با یکی از بزرگان که میگوید او از طرف امام زمان (عج) حج رفت و آنجا حضرت را دید، یک مناظره ای دارند، بعد حضرت (عج) تعبیری که دارند میگویند مقبلا علی شأنه، در آن روایت هم دارد، مقبلا علی شأنه را قیدی برایش دارند، فی الإبتهال و التضرع و الدعاء و حسن العمل؛ شأن را در اینجا معنا کرده است به کسی که مقبل به شأنش است در اینکه تضرع و ابتهال کند، در اینکه دعا کند، [بمناسبت این نکته را بگوییم که این کتاب مستدرک میرزای نوری میگویند مرحوم آقای آخوند میگفتند که مستدرک وارد دایره ای شده که مجتهد اگر بخواهد به اطمینان برسد باید به این کتاب رجوع کند، یعنی فقط وسائل و جواهر و کتب اینها نیست باید به مستدرک هم رجوع کنید، این نقل قول از حاج آقا بزرگ تهرانی؛ صاحب الذریعه است. حاج آقا بزرگ از شاگردان مرحوم آخوند است، میگوید آقای آخوند چیزی که میگفت به آن هم عامل بود. سر درس به ما این را میگفت وقتی هم میرفتیم هیئت استفتائش میگفت مستدرک هم بیاورید، حالا باز هم یاد اون بزرگواران بکنیم امروز که بیستم ذی الحجه است در ضمن روز وفات آخوند هم هست، یعنی امروز صبحی بین الطلوعین آخوند درحالیکه به سمت ایران می آمده که در حقیقت در جریان مشروطه محل اثر باشد، صبح رحلت پیدا میکند و به لقاء الله میبویند و خود حاج آقا بزرگ میفرماید وقتی آخوند فوت کرد در همه جاهایی که حالا تعبیرش در کوفه که اصحابش بودند و در نجف، عاشورا شد، چون درحقیقت تمام امید متدینین برای اینکه جامعه اون جریان مشروطه از بین نرود و جریان انگلیسی ها حاکم نشوند، تمام امید این بود که آخوند بتواند ایران بیاید که دیگر دست تقدیر الهی اینگونه بود که مرحوم آخوند هجرت بکند از نجف، آمد کوفه که فردا حرکت بکنند به سمت ایران، که صبح فوت میشوند، البته سن آخوند هم بالا بوده به هر حال شبهاتی هم هست که شاید ایشان را مسموم کردند.]



پس مقبلاً علی شأنه به این معناست که طرف حد خودش را بداند. حد خودش و شأن خودش را در چه جهتی بداند؟ در رابطه با خدا بداند چون این فراز بعدی روایت عارفاً بأهل زمانه یعنی روزگار خودش را بشناسد در رابطه با مردم است، اما شأن خودش را بشناسد یعنی با خدا بداند، رابطه خودش را با خدا بشناسد، بداند که این فرد در حقیقت یک بنده‌ای از بندگان خداست. مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۷۸ در همین باره مقبلاً علی شأنه یک فرازی دارند می‌گویند ای مشغلاً بإصلاح نفسه [متفکراً] فی ما ینفعه فیجلبه و فیما ما یضره فیجتنبه انسانی که رابطه خودش را با خدا تنظیم میکند به اصلاح نفس خودش می‌پردازد، اونی که بهش ضرر میرساند دوری میکند، اونی که منفعت میرساند جلبش میکند، اینکه اساساً اگر کسی رابطه خودش را با خدا تعریف کرد، زندگی برایش بسیار بسیار راحت میشود. اگر توانست واقعا توجه بکند که کانون قدرت لایزال و مطلق خداوند است و مابقی نه اینکه قدرتی دارند بلکه عدم القدرة هستند. هرچه هست خداست، اگر این اتفاق افتاد همه چیز راحت میشود، شما تصور کنید که برای اینکه در ذهنتان بیاید در گوشه خیابانی در حال عبورید یک سری بچه پنج شش ساله آنجا دارند بازی می‌کنند، این بچه‌ها که بازی میکنند نگاه به شما میکنند می‌خندند، یا سلام میکنند، اصلاً برای شما مهم نیست شما توجهی، بچه چهار پنج ساله کنار خیابان ندارید، می‌خواهد بخندد می‌خواهد گریه کند، می‌خواهد احترام کند می‌خواهد نکند، چون او را منشأ اثر نمیدانید حتی برایش تعقل قائل نیستید، اگر در خانه تان یک بچه سه چهار ساله دارید توی روی شما بایستد و بد به شما بگوید، اصلاً برایتان خنده آور است، چون او را منشأ اثر نمیدانید اینکه ما از خیلی چیزها ناراحت میشویم یا خوشحال میشویم، اینها به خاطر این است که اینها را منشأ اثر میدانیم درحالی‌که اگر کسی واقعا توجهش به کانون لطف الهی باشد بقیه را ظل الله بداند اینها را منشأ اثر نمیداند، وقتی منشأ اثر ندانست برایشان ارزش قائل نیست، نه به این معنا که بخواد به اینها بی احترامی کند، از باب اینکه شما بندگان خدایید و اگر هم باید به شما احترام کرد از باب اینکه لطف خداست.

یک پرائزری را باز کنم از زندگی امام، این بحث را توجه کنید، معروف است من از خیلی‌ها شنیدم که امام در دوران مبارزه به مبارزینی که بسیار هم زحمت میکشیدند محل نمی‌گذاشتند، مثلاً فرض کنید طرف از ایران با بدبختی و مصیبت از زندان درآمده بود میرفت نجف میرفت خدمت امام میرسید، حالا انتظار داشت امام مثلاً آغوش باز کنند، با هم بنشینند اما امام همانطور خشک به او سلام میکردند و می‌رفتند، خیلی وقت‌ها وقتی به امام می‌گفتند ایشان مثلاً خیلی زحمت کشیده‌اند میگفتند برای من که نکشیده، خب برای خدا



کشیده برود از خدا بگیرد، من خیلی فکر میکردم که خب این مخصوصا شرائط سخت مبارزه که نگه داشتن یک نفر خودش یک نعمتی است بلکه یک اساسا پروژه است، در پراتز عرض کنم همین یخچال قاضی در سال های سخت قبل از انقلاب ابوی ما میگفت من بعضا روز ها میگذشت که در این خانه یخچال قاضی من و برخی دیگر که اسم می آورد مثل مثلا آقای شیخ حسن صانعی و این ها میگفت مینشستیم از صبح تا شب چشممان به در بود یک نفر داخل نمی آمد، بسیاری از کسانی که میدانستیم هم علاقه دارند، اما از ترس ما را که میدیدند از آنطرف خیابان راهشان را کج میکردند از طرفی دیگر میرفتند، که چشم در چشم نشوند و سلام بکنند، میگفت بسیاری من میدانستم از این طرف کوچه که درب خانه امام بود نمی آمدند از آن طرف کوچه میرفتند که نکند متهم به این بشود که چرا از این طرف کوچه رد میشود، خب در یک همچین شرائطی که میگفت شاید روزهای زیادی بود که ما دوتایی نشستیم و نگاهمان به این در بود که باز بشود و یک نفر بیاید بگوید اینجا خانه مشهدی عباس است ما بگوییم نه، علاقه بوده اما ترس هم بوده است، خب در همچین شرائطی چرا امام اینگونه برخورد میکرد؟ خب حالا همین ده نفر، پانزده نفر، بیست نفری که پای کار اند، چرا بعضا با اینها تلخی میکرد؟ من برداشتم این است که امام میخواست تحمل آنها را بالا ببرد، می خواست به آنها بفهماند اگر برای من کار میکنید، تحمل تان میشکند، بدانید همین مقداری هم که هستید برای خدا بکنید آن وقت تحمل تان صد برابر میشود، مقاومتتان بالا میرود، دیگر این وسط به خاطر زید و عمرو و بکر نیست، شما بگویید حالا زید به من توجه کرد، تنبه کرد پس من فرض بفرمایید که میروم اگر نکرد نمیروم، در سبد هزینه و فایده دنیوی نیاورید چون اگر بیاورید زندگی سخت میشود، ببرید یک طرفش را رابطه تان را با خدا تنظیم بکنید که همین کار هم تعالی تان باشد، برای یک معلم اخلاق و معلم جامع مثل امام این خیلی مهم است که همین مبارزه، همین انقلاب، همین حرکت هم در حقیقت مسیر تخلّق شما باشد مسیر تخلّق مبارزین باشد، شرک همانطور که میتواند در جلب منافع باشد میتواند در عبادات هم باشد، میتواند در مبارزه باشد، برای غیر خدا باشد، این غیر خدا میتواند زید باشد، میتواند امام باشد، این که تلخی میکند مثل داروی تلخ به زبان یک بیمار و یک جوینده حقیقت است، میگوید اگر میخواهی بیایی اما برای خدا بیا، من تلخ ام ولو فی الواقع هم تلخ نباشد اما تلخی میکند که نیت تو پاک شود، اگر در این مسیر گام بر میداری به خاطر او و رودبایستی بر نداری، به خاطر چشم و هم چشمی بر نداری، آن وقت تحمل ها بالا میرود. کسی که نیتش پاک شد تحملش بسیار بالا میرود.



خب روز وفات مرحوم آخوند است و یا به تعبیری شهادت ایشان، و از بزرگانی هم یاد کردیم، قبل از اینکه بحث مان را شروع کنیم آن فاتحه که قرار است آخر بخوانیم امروز وسط کار بخوانیم.

نکته ۳:

مرحوم خوئی ملاک دیگری نیز برای تمایز قواعد فقهی و مسئله اصولی مطرح کرده اند.

اشکال به مرحوم خوئی:

ایشان می فرمایند قاعده لاضرر فقط در شبهات موضوعیه جاری است در حالی که این حرف صحیح نیست بلکه قاعده لاضرر فقط در شبهات حکمیه جاری است. آنچه باعث این اشتباه شده است ضرر نوعی و ضرر شخصی است که با شبهه حکمیه و شبهه موضوعیه خلط شده اند.

توضیح آنکه: شبهه حکمیه عبارت است از هر شبهه ای که رفع آن در محدوده اختیارات شارع باشد مثلاً من نمی دانم یک قطره خون که روی دستم چکیده است باعث بطلان نماز است یا نه؟ این شبهه حکمیه است اگرچه موضوع آن شخصی است و شبهه موضوعیه عبارت است از هر شبهه ای که شارع نسبت به رفع آن مسئولیتی ندارد. مثل اینکه من می دانم خون نجس است و آب پاک است ولی نمی دانم آنچه روی دست من است خون است یا بول. در شبهات موضوعیه طبیعاً، حکم معلوم نیست ولی علت نامعلوم بودن حکم، آن است که ما نمی دانیم این موضوع، موضوع حکم اول است یا حکم دوم. از زمره شبهات موضوعیه، شبهاتی است که در نوع یک موضوع جاری می شود مثلاً حکم شرعی آن است که مسلط کردن کافر بر مسلمان حرام است ما نمی دانیم ازدواج زن مسلمان و مرد کافر از مصادیق آن حکم است یا نه؟ و این شبهه نوعیه است یعنی درباره همه ازدواج هاست و نه ازدواج یک فرد به خصوص (چراکه ممکن است در یک مورد زن مسلط باشد)

حال: قاعده «لا ضرر و لا حرج» حتی اگر بگوئیم در ضرر نوعیه جاری نمی شوند یعنی این قاعده می گوید: هر جا ضرر و حرج در مورد شخص خاصی بود، حکم آن برداشته شده است (و نه آنکه بگوید: وضو در سرما چون برای نوع مردم ضرر دارد، پس برداشته می شود حتی اگر برای زید ضرر نداشته باشد)، باز هم مربوط به شبهات حکمیه است. چرا که در حقیقت نمی دانیم کسی که وضو برایش ضرر دارد حکمش چیست و کسی که باید این حکم را معلوم کند، شارع است.

و دقیقاً به همین خاطر که درباره حکم صحبت می شود، بحث می شود که آیا این قاعده مخصص احکام اولیه است یا حاکم است یا وارد است؟

و چنین است برخی قواعد دیگر مثل قاعده اشتراک (نمی دانیم غائبین با حاضرین در زمان معصوم مشترک الحکم هستند یا نه؟) و قاعده تلازم صوم و صلاة (نمی دانم که آیا روزه بگیریم در چهار فرسخی یا نه؟ شارع می گوید اگر صلاة شکسته شد، روزه هم ساقط است)



تصحیح و تکمیل نکته ۱ :

توجه کنیم که :

- ۱) مرحوم خوئی به تبع مرحوم نراقی، استصحاب را در «شبهات حکمیه کلیه» قبول ندارد.
- ۲) مرحوم خوئی می نویسد: قواعد فقهی تنها در شبهات موضوعیه جاری می شوند و مسائل علم اصول هم در شبهات موضوعیه و هم در شبهات حکمیه جاری می شوند. طبیعتاً مراد ایشان آن است که نتیجه قواعد فقهی تنها در شبهات موضوعیه جریان می یابد و الا بحث در اصل قاعده فقهی، بحث درباره یک حکم کلی است. به عنوان مثال اصل قاعده «لا تعاد» یک حکم است و شبهه در آن، شبهه حکمیه است ولی بعد از اثبات آن، نتیجه این قاعده تنها در شبهات موضوعیه جاری می شود در حالی که اصل حجیت برائت اگرچه یک حکم الهی است، ولی نتیجه آن هم در شبهه موضوعیه جاری می شود و هم در شبهه حکمیه.
- ۳) با توجه به این دو مطلب، مرحوم خوئی باید بپذیرند که استصحاب (که ایشان آن را در شبهات حکمیه جاری نمی دانند) از زمره قواعد فقهی است.
- ۴) مرحوم شیخ نیز نوشته اند : جریان استصحاب در شبهات موضوعیه، حکم فقهی است؛ ظاهر عبارت ایشان آن است که جریان استصحاب در شبهات حکمیه مسأله اصولی است در حالی که اساساً جریان استصحاب چه در شبهات حکمیه و چه در شبهات موضوعیه، حکم فقهی است و حجیت استصحاب چه در شبهات حکمیه و چه در شبهات موضوعیه، یک مسأله اصولی است.

